



ارزش ادبی مکتوبات مولانا

غلامعلی حدّاد عادل

از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، یکصد و پنجاه نامه به جای مانده که بارها با نام مکتوبات به چاپ رسیده است.^۱ مولانا بسیاری از این نامه‌ها را به خواهش مردم یا آشنایان و نزدیکان خود به بزرگان و امیران و صاحبان قدرت و شوکت نوشته و از آنان برای رفع گرفتاری‌ها و حل مشکلات کمک خواسته است. شماری از نامه‌ها نیز دوستانه و در حکم اخوانیّت است. چند نامه را نیز خطاب به فرزندان و عروس خود نوشته و کوشیده است آنان را نصیحت کند تا مهربان باشند و دست از بعضی کارها که می‌کنند بردارند. تحلیل محتوای نامه‌های مولانا نه تنها می‌تواند ما را با گوشه‌های ناشناخته‌ای از زندگانی شخصی او آشنا سازد که، علاوه بر آن، می‌تواند تا اندازه‌ای ما را از اوضاع و احوال اجتماعی قونیه و بلاد روم در قرن هفتم و خصوصاً زوایایی از عوالم درویشان و صوفیان در قرن هفتم آگاه کند.^۲ اما نامه‌ها، در عین حال که به عنوان سندی به‌جامانده از

(۱) برای آگاهی از چاپ‌های متعدد مکتوبات در ایران و ترکیه ←
مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، به تصحیح توفیق ه. سبحانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱، پیشگفتار مصحح، ص ۱-۹.

چهل و شش نامه برگزیده از مجموعه نامه‌ها نیز با مشخصات زیر به فرانسه ترجمه و منتشر شده است:
Djalâl-od-Dîn Rûmî, *Lettres*, Traduction d'Eva de Vitray-Meyerovitch, Edition Jacqueline Renard, Paris 1990.

(۲) مقاله «مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی» (نشر دانش، سال سیزدهم، شماره دوم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱) به قلم احمد سمیعی (گیلانی)، از حیث معرفی ابعاد این کتاب، سودمند و خواندنی است.

زندگی و معیشت خود مولانا و مردم زمانه وی درخور تحقیق‌اند، ارزش ادبی دارند. مکتوبات مجموعه نامه‌های یک فرد عادی یا یک عالم صاحب نفوذ در دستگاه دیوانی و دولتی نیست بلکه نامه‌های مولانای شاعر و عارف و شوریده‌حال و عاشقی است که در همان روزهایی که این نامه‌ها را می‌نوشته مثنوی را می‌سروده و زبانش به غزلیات آتشین و دلنشین دیوان کبیر مترنم بوده است. غرض از این مقاله آن است که مکتوبات را از لحاظ ادبی، در حدّ توان، به خوانندگان بشناساند.^۳ اشارات و ارجاعات مقاله همه جا به مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، به تصحیح توفیق ه. سبحانی، (ویراستار: احمد سمیعی)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۷۱ است.

می‌دانیم که نامه‌نگاری در دنیای قدیم فنی مهم و مستقل بوده و کاتبان و دبیران تنها پس از آموختن فنون ترسل می‌توانسته‌اند به دیوان رسالت امیران و شاهان راه یابند. استاد عبدالباقی گولپینارلی، مولانا شناس معروف ترک، در مقدمه خود بر مکتوبات، به چند کتاب در فن ترسل، که تا زمان مولانا و در زمان او شناخته شده بوده، اشاره کرده و بعضی از ضوابط و قواعد مرسوم آن عهد و مخصوصاً القاب و عناوینی را که می‌بایست درخور مقام و مرتبه مخاطب در آغاز نامه ذکر شود شرح داده است.^۴ مولانا، بی‌گمان از قواعد و آداب نامه‌نگاری روزگار خود آگاه بوده، اما ذوق سرشار و ذهن خلاق و طبع هنرمند او به نامه‌های وی خصوصیتی بخشیده که آنها را از نامه‌ها و رقع‌هایی که دبیران و کاتبان حرفه‌ای به این و آن می‌نوشته‌اند ممتاز ساخته است.

برخلاف امروز که نویسندگان نامه‌ها گیرنده نامه را، با استفاده از تعبیرات احترام‌آمیزی مانند «حضرت» و «جناب آقای...» مستقیماً و با صرف افعال به صیغه دوم شخص جمع، مخاطب قرار می‌دهند، مولانا همواره مخاطبان را به صورت سوم شخص مفرد مخاطب قرار می‌دهد و احتراماً نه از خود و نه از مخاطب خود مستقیماً سخنی نمی‌گوید و سلام و

۳) درباره مکتوبات، مقاله دیگری نیز به قلم راقم این سطور تحت عنوان «چهره مولانا در آلبوم شخصی مکتوبات او» نگاشته شده که نخستین بار در مهرماه سال ۸۰ «هم‌اندیشی مولانا»، در دانشگاه استراسبورگ فرانسه عرضه شده و در همین شماره نامۀ فرهنگستان به چاپ رسیده است. در آن مقاله، تکیه نویسنده بر توضیح جنبه‌های شخصی و اطلاعات مربوط به احوال خانوادگی مولانا و نیز تحلیل محتوای اجتماعی نامه‌های وی بوده است.

۴) ← مکتوبات، ص ۱۰-۳۴. برای آگاهی بیشتر از قواعد نامه‌نگاری در ادبیات فارسی ← هاشم رجب‌زاده، «دبیر و دبیری در ایران اسلامی»، نامۀ فرهنگستان، سال دوم، شماره اول (تاریخ انتشار ۱۳۷۵)، ص ۱۳-۲۴.

دعا و ثنا را همه به صیغه سوم شخص بیان می‌کند. مثلاً خطاب به فخرالدین علی صاحب‌عطا یا مجدالدین اتابک، از امرای زمانه خود، می‌نویسد:

رای عالی ملک الوزرا، مغیث الاسلام، ناشر الخیرات و الاکرام - ادام الله علوه - که امروز پناه
اسلامیان است، به فیض نور ربانی مؤید باد.
سلام و دعا و شکر ایادی رسانیده می‌آید، هر لطف که می‌فرماید، مالک یوم الدین اضعافاً
مضاعفَةً مجازات و مکافات فرماید. (نامه دهم)

و یا در نامه‌ای دوستانه که خطاب به حاجی‌امیر نامی نوشته می‌گوید:

سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین روزگار همایون خواجه اجل، زاهد عابد،
حسیب نسیب، نیک‌عهد مجاهد عالی‌همت، حاجی‌امیر - ادام الله برکته و ایده و نصره - باد؛
و ایزد تعالی سینه مبارک خیراندیش او را مورد الهامات و مصدر کرامات گرداناد. دوستانش
چشم‌روشن و شادکام و دشمنانش مقهور انتقام - بحق محمد علیه السلام.
سلام و دعا، که از موجب است و لوازم است و بر این داعی دینی واجب، مطالعه فرماید
و آرزومندی و اشتیاق به دیدار همایونش و منظر محبوبش - که دیباچه بشارت عنایت
آسمانی است - غالب و باعث شناسد. (نامه چهل و نهم)

در نامه‌ای دیگر، بعد از دعا، می‌گوید:

سلام و تحیت بخواند و مشتاق داند و معلوم داند که فرزند عزیز وافی نیک‌عهد، حسام‌الدین...
حق خدمت و یاری دارد بسیار. (نامه صد و هیجدهم)

اما نامه‌هایی که به مخاطبان بلندپایه و ملوک و وزرا می‌نویسد معمولاً مقدمه‌ای
طولانی و سنگین و آکنده از القاب و عناوین دارد. از میان نمونه‌های فراوان، توجه
خوانندگان را به مطلع نامه‌ای که به تاج‌الدین معزز نوشته است جلب می‌کنیم:

همواره ایام و اعلام صاحب اعظم، دستور معظم، حسب نسیب، مشهور الآفاق، افتخار
خراسان و عراق، ذوالدولتین، صاحب السعادتین، ولی الایادی و الانعام، ناشر العدل، باسط
الفضل، تاج الدوله والدین، افتخار الاسلام و المسلمین - ادام الله علوه و خلد دولته و اقباله و
حقق آماله - در عالی‌ترین مرتبه و مطلوب‌ترین منقبه، مستدام و مستمر باد! مکاره‌روزگار و
طوارق مضار دوجهرانی از آن ساحت باراحت مصروف و مبعود باد و حارسان عنایت و
حافظان صفوت آن جناب عصمت و مسکن حمایت را مراقب و حافظ، لیلأ و نهاراً بعینه الّتی
لا تنام و برکته الّذی لا یرام، چنین باد و صد چنین! آمین یا رب العالمین.

سلام و دعای بی عد و احصا و بی حد و شمار، آناء اللیل و اطراف النهار (طه ۲۰: ۱۳۰) از

این داعی مخلص مستیقن دارد و آرزومندی بدان ذات دلنواز دلداری فقیرپرورِ حمولِ بردبارِ
کریمش حدی و نهایتی ندارد. زمانِ مفارقت، اگرچه قریب العهد است نزد اغیار، بعید العهد
است نزد مشتاقانِ بی‌قرار
فیوم لا اراک کألف شهر
و شهر لا اراک کألف عام
جمعنا الله علی مجامع فضله فقد «کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۱۲) ان یجمعنا «اخواناً عَلَی
سُرُرٍ مُتَقَابِلِینَ» (حجر: ۱۵: ۴۷). (نامه پنجاه و هشتم)

بسیاری از نامه‌های مولانا با سلام و دعا و ادب و احترام و با عباراتی مسجع و مطمئن
در ذکر القاب و عناوین مخاطب آغاز می‌شود، هرچند گهگاه وی، در بعضی از نامه‌های
خود، با روح آزاد و طبع سنت‌شکنی که دارد نامه را بی‌هیچ تکلف و تصنع به طرز
بدیع و دلپذیر آغاز می‌کند. گاهی نامه را با یک یا دو بیت شعر فارسی آغاز می‌کند و مثلاً
می‌گوید:

همان خدای که ما را طریقی هجر نمود
امید دارم کاسان کند طریقی وصال (نامه سوم)

در جایی دیگر، پس از آن که نامه را با عبارت «الله میسر الاجتماع» آغاز می‌کند، این
قطعه زیبا را می‌آورد:

به خدایی که فیض رحمت او
در خم آسمان نمی‌گنجد
که ز هجران و آرزومندی
سخنم در دهان نمی‌گنجد (نامه شصت و پنجم)

گاهی نیز نامه را با شعرهای دل‌پسند عربی آغاز می‌کند:

روحي بروحک ممزوج و متصل
فکل حادثیه تؤذیک تؤذینی (نامه پنجاه و ششم)

و یا

سلام علی اهل نادیکم
و من حل یوماً بوادیکم

و به دنبال آن،

سلامت کنم زان که در خاطری
گراز چشم دوری به دل حاضری
ایا غایب از چشم و حاضر به دل
سلام علی الغائب الحاضر (نامه صد و دوم)

گاهی هم آیه یا حدیثی، مناسب مقام مخاطب یا موضوع نامه، در آغاز نامه می‌آورد. مثلاً، آن‌جا که رفع غضب مخاطب از فردی مغضوب مقصود اوست، آیه «وَ الْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران ۳: ۱۳۴) (نامه هفتم و پنجاه و سوم) را می‌آورد و آن‌جا که می‌خواهد از شخص نیکوکاری تشکر کند نامه را با حدیث «خیر الناس من ینفع الناس» (نامه صد و بیست و پنجم) شروع می‌کند.

پایان نامه‌های مولانا نیز قابل توجه و خواندنی است. در مقایسه با آغاز نامه‌ها، که غالباً رسمی و فخامت‌آمیز است و مصنوع، پایان آنها صمیمانه و دوستانه و عاطفی‌تر و زیباتر و ادبی‌تر است. عموم نامه‌ها با دعا ختم می‌شود و در پایان بسیاری از آنها مولانا با مخاطبان خود با دعای «جاوید چنین باد» یا «چنان باد» وداع می‌کند. مثلاً می‌گوید:

جاوید واسع الصدر باد! (نامه چهارم)
جاوید بیدار باد و هشیار در این کمینگاه باأخطار. آمین یارب العالمین. (نامه ششم)
جاوید محسن و عافی و صافی و مصفی باد... (نامه هفتم)
جاوید مُغیث مظلومان باد! (نامه بیست و سوم)
جاوید ناصر و منصور و ذاکر و مذکور باد! (نامه چهل و یکم)
جاوید ماناد در چاربالش سعادت. (نامه شصت و سوم)
جاوید محسن باد! (نامه صد و بیست و دوم)
جاوید بیداری و صحت تن و صحت نظر باد! (نامه صد و بیست و هشتم)

البته دعاهای او متنوع است، چنان که در یک جا نیز می‌گوید:

ایزد تعالی آن ذات شریف را، که طراز کسوتِ معالی و زینت ایام و لیالی است، روزافزون
داراد! (نامه صد و دهم)

در جایی، نظیر آن‌جا که مخاطب نامه دوستی صمیمی مانند حسام الدین چلبی است، پایان نامه نثری است که به سبب غلبه احساسات و عواطف عاشقانه می‌شود و جوهر شعری پیدا می‌کند:

این چند حرف، بی دل و بی دست، نه هشیار و نه مست، نبشته آمد. عذر خواستن حاجت نیست که در ضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آن جا حاضر، که عذر من بخواهد از من بهتر و فصیح تر و راست تر و بی تهمت تر—الله یجمع بیننا وراء الجمع جمعاً من عنده، فعنده وراء کُلِّ جمع جمع اعلی من الأوّل و اسنی و احلی الی ما لا نهاییه له و لا غایه. آمین یارب العالمین. اگر آفت تصدیع نبودی و خوف ملال، بنوشتمی احوال دل گذاخته چون هلال؛ اما نانوشته فرو می خوان به تأیید و نور سبحات وجه ذوالجلال، که خوانا باش ابداً! (نامۀ صد و سی ام)

گاهی نیز پایان بخشِ نامه ها، همچون آغاز بعضی از آنها، یک یا دو بیت شعر لطیف است مناسب مقام و مقال، مانند

آزادی را به لطف خود بنده کنی	به زان که هزار بنده آزاد کنی (نامۀ سی و پنجم)
عطار بگفت آنچه دانست	باقی همه بر شنود دارد (نامۀ سی و هفتم)
بشنو سخن و بند سنائی و نگه دار	کارزد سخن بنده سنائی به شنیدن (نامۀ چهل و سوم)
من خود دانم کز تو خطایی ناید	لیکن دل عاشقان بداندیش بود (نامۀ صد و یکم)

و یا، به قصد عذرخواهی از طولانی شدن نامه، در پایان یا در حشو آن:

حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم
(نامه های نود و یکم، صد و سوم، صد و چهارم، صد و بیست و نهم، صد و سی و پنجم)

نامه های مولانا، از آغاز تا پایان، آمیزه ای از فارسی و عربی است و مشحون است از آیات و احادیث و ادعیه و عبارات و اشعار و امثال عربی و این تا بدان حد است که هر کس عربی نداند و با قرآن و حدیث آشنا نباشد از مکتوبات مولانا لذت نخواهد برد و مقصود او را در نخواهد یافت. مولانا، به حکم انس با قرآن، دائماً، در ضمن سخنان خود، از آیات قرآن استشهاد می کند و پی در پی حدیث می آورد. به عنوان نمونه، به این فقره توجه می کنیم:

از این طرف، مظفرالدین امیر عالم سلام و خدمت می رساند و آرزومندی و تعطش به لقای جان افزای دلگشای منیر—لازال مُنوراً—بغایت و بی نهایت می نماید و منتظر شرف دستبوس می باشد. به یمن همّت آن یگانه، دست از اشغال دنیا بازداشت و به احوال آخرت و عاقبت کار مشغول است و خرقه پوشید و از زمره «مُحَلِّقین رُووسَهُم [در آیه: رُووسَکُم] و مُقَصِّرین» (فتح ۴۸: ۲۷) گشت. لله الحمد «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ» (مائده ۵: ۵۴) و مُسْرِفُهُ آن خداوند

را به حضرت مولانا عرضه داشت؛ و چون سلامتی آن ذات شریف و نگرانی خاطر مبارک شما را جانب فقرای دین و آخرت دید، عظیم شادمان گشت و محبتی و ولایتی که به شما داشت مضاعف گشت؛ و در چنین دلی - که آن کانِ لطف و معدن نور است و بحقیقت، جنت و رضوانِ دلِ اولیاست که می‌فرماید: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر: ۸۹: ۲۹) - شما را مقام و جای شد. بعد الیوم، آن نور و آن عنایت، در سفر و حضر، در دنیا و آخرت، پاسبان و نگاهبان و قرین و مونس خواهد بودن. لِّلَّهِ الْحَمْدُ وَ الْمِنَّةُ، ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ رَبِّي. این سعادت را شما با خود از ازل آورده‌اید: السعيد من سعد في بطن امه. جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» (انسان: ۷۶: ۶) باد! آمین یا رب العالمین. (نامه پنجاه و چهارم)

و این طایفه نه آن طایفه‌اند که در ملک غیر طمع کنند، بلکه آن طایفه‌اند که از حق خود بعضی هم اغماض کنند - حذراً عن الوحشه. مولانا خود چون ببیند بشناسد. «سیماهم فی وُجُوهِهِمْ» (۴۸: ۲۹) وَ «لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» (محمد: ۴۷: ۳۰) قال النَّبِيُّ - صلی الله علیه و سلم: من یأت عملاً صالحاً لله فی جوف اللیل البسه الله منه رداءً یُعرف به «و یؤت کُلَّ فی فَضْلِ فَضْلَهُ» (هود: ۱۱: ۳).

و نسأل الله الذی یجزی اهل الخیر خیراً و اهل الفضل فضلاً، اُنْ یجزی مولانا خیر ما جزی به و یتقبل سعیه. آمین یا رب العالمین. (نامه شصت و دوم)

دو نامه (نامه‌های سیزدهم و شصت و ششم) تماماً به عربی است و چند نامه، که در پایان مکتوبات آمده و عموماً خطاب به شمس تبریزی است، یکسره به شعر است و حاکی از غایت دردمندی و اشتیاق مولانا:

که از آن دم که تو سفر کردی
از حلاوت جدا شدیم چو موم
همه شب همچو شمع می‌سوزیم
بی حضورت سماع نیست حلال
یک غزل بی تو هیچ گفته نشد
شام ما از تو صبح روشن باد
ای به تو فخر شام و ارمن و روم
(نامه صد و چهل و نهم)

چنان که گفتیم، بطن و متن نامه‌ها آکنده از آیات و احادیث و آراسته بدانهاست. برای نمونه چند سطر از نامه‌ای را که مولانا به قاضی سراج‌الدین نوشته و در آن از قاضی با عنوان «مولانا» یاد کرده نقل می‌کنیم:

هر شفقت و مهتری و لطف که مولانا فرماید، دل و جان داعی بدان شادست، بلکه فرهنگ و تدبیر لطف و حسنِ حضانت و صیانت همه از خرمن فضل مولانا دزدند و استفادت کنند.

دعای به دعای مولانا مستغرق است. توقّع است که موقوفِ گفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضعیفا بی نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمانند. الخلق عیال الله، فاکرمهم عندالله انفعهم لعیاله و بدین گستاخی معذور فرماید که اشارتِ مصطفوی داد این گستاخی کردن: استعینوا علی حوائجکم من رحماء امتی، خاصه مولانا، مفخر و امام و مقتدای همه رحماء و علمای امت است. ایزدش مستدام داراد! و السلام. (نامه سی و دوم)

درج و مزج اشعار عربی و فارسی در کنار آیات و احادیث، یکی دیگر از خصوصیات نامه‌هاست:

آرنده تحیت، خواجه زکی - دامت برکته - اهل صلاح و اهل قرآن است. جهت جماعت دوستان، دکانی گرفته است از مستغلات سلطان - ضاعف الله دولته - و خود را پیش داشت، جهت برآمدن کار دوستان. امروز ایشان استعفا می جویند. توقّع است از صدقات امیر دیندار - ادام الله علوه - که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون گردد. «نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء». (نور ۲۴: ۳۵)

نذکر بالرقاع اذا نسینا	و نکتب حین یمطلنا الکرام
فانّ الامّ لم ترضع غلاماً	علی الاشفاق مذ سکت الغلام
آن که چون ابر خواند کفّ تورا	کرد بیداد بر خردمندی
او همی گرید و همی بخشد	تو همی بخشی و همی خندی
تا شوی اهل ستایش اهل معنی راستای	تا شوی اهل نوازش اهل معنی را نواز

و قوله تعالی: «و هزی الیک بیجذع النخله تساقط علیک رطباً جنیاً» (مریم ۱۹: ۲۵). باری تعالی آن نخیل عدل و مرحمت را بر پُردردان و مریم صفتان معرفت ساقی داراد! و الحمد لله رب العالمین.

(نامه هشتاد و نهم)

از آنچه گفتیم نباید تصور شود که همه نامه‌ها نثری مرکب از عبارات فارسی و عربی و سنگین و مصنوع دارد بلکه، در این نامه‌ها، فقرات ساده و دلپذیر و گوش‌نواز، که هریک را می‌توان نمونه‌ای از رسایی و زیبایی محسوب کرد، بسیار است و ما، برای گزاردن حق مولانا، چند نمونه را ذکر می‌کنیم. نمونه‌هایی که، به گمان ما، چنان‌اند که می‌توان آنها را در کتاب‌های فارسی، از قلم مولانا، درج کرد و درس داد.

فضیل بن عیاض، که از مشاهیر مشایخ است - رحمة الله علیه - در ابتدای کار راهزن بود. کاروانی زده بود و بازرگانان را بعضی کشته و بعضی را دست بسته و محبوس کرده و

رخت‌های بازرگانان را می‌گشادند به خدمتِ فضیل و بر او عرضه می‌کردند. در جامه‌دانی آیه الکرسی، نبشته به مشک و زعفران، پیدا شد. فرمود بندگان را که صاحب این جامه‌دان را از میان بازرگانان بجویید که کیست و بیارید. گفت: رختِ خود را به آیه الکرسی پناه دادی؟ گفت: بلی. گفت: رخت خود را جمله برگزین از میان و برگیر و باقیان را هم به تو بخشیدم که نخواهم که به سبب من اعتقاد تو در آیه الکرسی فاطر شود که سودم نکرد. و العاقل یکفیه الاشارة. حق تعالی، سینه مبارک ملک الامرا را به نور «لا شَرْقِيَّةَ وَ لا غَرْبِيَّةَ» (نور ۲۴: ۳۵) منور دارا! آمین یا رب العالمین. (نامه پنجاه و نهم)

... چنان که بارها آرزومندی بدان می‌داشت که بدان طرف سفر کنم، خاص از بهر ملاقات آن یگانه، دل‌گفت که تو گران‌خیزی در نزول و ارتحال و پرعقیله، من - که دلم - سبک‌رفتارم و بی‌مؤونت، این خدمت را من به جای آرم، تو در قنوت دعا مقیم باش. (نامه هشتاد و چهارم)

... و معلوم است که آدمی در دولت و رفعت بر مثال خاکی است که بادش در ریابد و به بلندی برد ساعتی، که دنیا ساعه، باز به حضیض اجل به زمین فروگذارد. خنک آن خاکی که چون بالا برآید بر مرکب باد، خویشتن فراموش نکند و بداند که من همان خاکی بی‌دست‌وپایم و این بلندی و این باد عاریتی است.

بر باد فکنده‌ای بنای همه عمر بر باد کجا بود بنا پاینده

خنک آن خاک که در آن بلندی خویشتن شناس بُود و گوید: خداوندا من همان خاکم، خویش را غلط نکرده‌ام و تو را می‌دانم که خداوندی و بلندی آن توست؛ من در این بلندی پست توم و بنده توم؛ بقصد، هیچ دیده را به خاک خود خسته نکم. چون چنین باشد، روزی که این خاک از مرکب باد پیاده شود، حق تعالی او را سوار نور خود گرداند و، به عوض مرکب باد، مرکب نور ارشاد بدهد و در گوش او می‌گوید گوشواره آن دولت که «لِکَيْلَا تَأْسُوا عَلَيَّ مَا فَاتَكُم» (حدید ۵۷: ۲۳) (نامه صد و دوازدهم)

هرچند نیت می‌کنیم که آن جناب عالی را به رفاع زحمت ندهیم، لیکن چون حق تعالی حسن خلق او را و لطف پادشاهانه او را قبله حاجات کرده است، مُصلی را از توجه به قبله چاره‌ای نباشد. چنان که مجنون را گفتند: توبه کن و حلقه کعبه بگیر که در این هنگام دعا مستجاب است. گفت: شما دست‌ها به آمین بردارید تا من توبه خواهم، دعا کنم. بعد از آن دست‌ها برداشتند خویشان او. مجنون گفت:

اليك اتوب يا رحمن ممّا
و الا عن هوى ليلي و حُبّي
جنيت فقد تكاثرت الذنوب
زيادتها فائى لا اتوب

منادی امید می‌گوید:

توبه من درست نیست خموش از من دلشکسته دست بدار
چه رنگ‌هاست که آن شوخ چشم نامیزد که تا مگر دلم از مهر تو بپرهیزد
به عزّ خدا کز بلاش نگریم که هیچ تشنه ز آب حیات نگرید.

... شخصی را گرگ فرزندش ربوده بود. در آن آشوب، درویشی آمد، نان خواست. نان گرم از تنور برآورد در آن سال قحط به درویش داد و آن‌گه به سوی کوه روی نهاد که از فرزندش، از خوردنِ گرگ، استخوانی مانده باشد، آن را جایی دفن کند و گوری سازد و نوحه‌گاهی کند. چون پیش‌تر آمد، دید فرزند خود را که از کوه فرود می‌آمد به سلامت. نعره‌ای زد و بی‌هوش شد. فرزند پای پدر را مغمّزی می‌کرد. چون به هوش آمد، احوال می‌پرسید. گفت: گرگ مرا بر سر راه آورد و بنهاد به سلامت و گفت: لقمه بلقمه و بازگشت. و یقین است که هیچ ذره‌ای خیر در راه دین ضایع نیست. خنک آن کس که از این درگاه ناامید نشود، چنان که عنصر پاک و عقلِ درّاک آن امیر دیندار در کلّ احوال ساعی خیر باشد. و السّلام. (نامه صد و سی و ششم)

از این نمونه‌های لطیف و خوش‌آهنگ در نامه‌ها بسیار است و ما اگر به همین چند فقره اکتفا می‌کنیم به جهت پرهیز از اطالۀ کلام است.

نامه‌های مولانا از ترکیبات و تعبیرات شیرین و دلنشین نیز خالی نیست که از آن جمله به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

کهنرنوازی (کوچک‌نوازی)

توقع است از درویش‌پروری و کهنرنوازی صاحب اعظم... که سایه لطف و رحمت و پادشاهی بر احوال او گستراند... (نامه نهم)

امید از یاری و کهنرنوازی و لطف شما آن است که بر قاعده معهود خود نوازش کنند و دستش گیرند و یاری دهند. (نامه بیست و پنجم)

نیک‌آمد (خوش‌آمد)

می‌فرماید مصطفی - صلی الله علیه و سلم - ... از روی مروت و شفقت و نیک‌آمد خلق، هر که پیش پای من خرگوشی بیارد به هدیه، آن را به عزیزی قبول کنم و آن آرنده را نومید نکنم ... (نامه چهل و ششم)

عنایت‌نامه (توصیه‌نامه)

عنایت‌نامه‌ای از خدمت شما به پیش امیر اکدشان جهت مواسا و مدارا با ایشان، تا ایشان را از بندگان شما داند و پناه گرفته به پادشاهی و کرم شما... (نامه نود و چهارم)

آزادی (شکر)

آرنده تحیت، فرزند عزیز مخلص، نظام‌الدین - نظم‌الله اموره - از خدمت شکرها کرد و آزادی نمود و از دلداری شما؛ و مظلوم‌پروری شما هزار چندان است... (نامه صد و یازدهم)
... هیچ گله‌ای نکرده‌اند... بلکه شکرها و دعای متواتر و متعاقب و صد آزادی از حسن معاشرت و مروت و دلداری و... (نامه ششم)

ترسکاری (ترس از خدا، تقوی و پرهیزکاری)
ایشان [بیوه مرحوم شمس‌الدین یوتاش]... در عفت و پاکدامنی و خدای‌ترسی و بلندهمتی و وفاداری و نیکنامی و عقل و ترسکاری در صفت نیاید... (نامه صدوسی و سوم)

دوستکام (موفق و برمراد)
باری - تبارک و تعالی - دوستان و محبان شما را آن جهان و این جهان دوستکام دارد
(نامه صد و چهلم)

دیدۀ نادره‌بین
دیدۀ نادره‌بین ملک الامراء... معین‌الدوله و الدین، ادام‌الله علوه... بر اسرار غیب و عاقبت کارها هر روز واقف‌تر مطلع‌تر باد. (نامه سی و هفتم)

لغات و تعبیرات مهجور
مکتوبات از لغات و تعبیرات مهجور و شاذ خالی نیست و مولانا گهگاه لغاتی غیرمتداول و غیرمعارف نیز به کار می‌برد. به عنوان مثال، چند نمونه را ذکر می‌کنیم:

مبعود (دور)
مکاره‌روزگار و طوارق مضارّ دو جهانی از آن ساحتِ باراحتِ مصروف و مبعود باد.
(نامه پنجاه و هشتم)

مجبور (جبران شده)
و هرچه فوت شود از مصالح باغ استیناس و استرواح به خلوت به رعایت اجتماع و معاهدت، آن همه مجبور شود به اصناف آن... (نامه هفتم)

سکُلیدن (گسستن و جدا شدن)
اگر می‌رویم از شهر و زحمت می‌بریم نمی‌گذارید؛ و اگر می‌نشینیم این دو سه درویش از ما نمی‌سکلند تا ما در فروبندیم. (نامه پنجاه و دوم)

لکاس (مُمال آن: لکیس، پول سیاه و پیشیز)
و اغلب خلق در کارها مکاس [چانه‌زنی در معامله] کنند نه از بهر لکاس، بلکه از بهر آن که تا

مغلوب نباشند و مغبون عقل و زیرکی نباشند. (نامه صدوسی و یکم)

گرمروی (تندروی، شتاب)

از آنجا که گرمروی و راست‌طلبی و عشق به کمال، توقان آن مخدوم است... (نامه پنجاهم)

امیدخانه

ارواح همچون کیوتران کعبه بر بام امیدخانه حق جمع گشته‌اند، پرزنان... (نامه صدوپنجم)

فروگشودن (بستن و بریدن و قطع کردن)

فرزند عزیز جلیل... قوام‌الدین... در این وقت ناپاره او را فروگشوده‌اند.

(نامه صدوسی و چهارم)

و نیز

فرزند مقبل کافی... صدرالدین... که بی‌جرمی و بی‌تقصیر از وی جهت [ظاهراً = وجه] او را

فروگشوده‌اند، مدتی هست که منتظر رحمت شاهانه امیر دیندار است.

(نامه صدوسی و پنجم)

نمونه‌های بیشتر و دیگر را در واژه‌نامه‌ای که مصحح مکتوبات در پایان کتاب آورده می‌توان ملاحظه کرد.

امثال و اصطلاحات عالمانه و عامیانه

مکتوبات، به حکم طبیعت خود، متضمن امثال و اصطلاحات عامیانه بسیار است. مصحح نمایه‌ای نیز مخصوص امثال و حکم ترتیب داده است و ما از آن میان به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

آب را بر سر زنی سر نشکند

خاک را بر سر زنی سر نشکند

آب را و خاک را بر هم زنی [وانگهی] بر سر زنی سر بشکند. (نامه سوم)

آنجا اگر کسی مقیم باشد یا از خری باشد یا از بی‌خری! (نامه شصت و یکم)

المشرب العذب کثیر الزحام. (نامه پنجاه و یکم)

که یادآور این مثل فارسی است: هرکه شیرین فروشد مشتری بر وی بجوشد.

من القلب الی القلب روزنه. (نامه صدویست و نهم)

که همان مثل فارسی دل به دل راه دارد است.

هرچه از چشم دور، از دل دور. (نامه سی و هشتم)

که یادآور مثل موزون «از دل برود هرآنچه از دیده رود» است.
بررسته، نه بر بسته. (نامه‌های ششم، هفتاد و سوم، صد و شانزدهم)
مولانا، در چند موضع، این اصطلاح را در مکتوبات به کار برده است (← فهرست امثال و کلمات پایان کتاب)؛ و از جمله، در مقام تمجید از مخاطب نامه، می‌گوید:
... عادت صلابت دین و نصرت حق... که صفت خلقتی و جبلی اوست، بر رسته نه بر بسته...
آن مهم را کفایت فرماید. (نامه هفتاد و سوم)
در زبان فارسی گاهی همین مقصود با اصطلاح «چکیده، نه چسبیده» نیز بیان می‌شود. این بیت مولانا در مکتوبات (نامه سوم) نیز بر همان معنی دلالت دارد:
فرقت میان عشق کز جان خیزد با آن‌که به ریسمانش بر خود بندی

جهودانه گریستن (به معنی امروزی و عامیانه «جهودبازی درآوردن»)
جماعتی از جهل و بی‌اعتقادی، درویشان را، که طالب الله‌اند... می‌رنجانند، از رندی و بی‌باکی،
و به خدمت شما می‌آیند و بازگونه جهودانه می‌گیرند و شکایت می‌کنند. (نامه پنجاه و دوم)

سوگندهای مولانا

سوگندهای مولانا، که حکایت از اوج هیجان روحی و غلیان احساسات و شدت باور او دارد، خواندنی است:

الله الله محتاج نگرداند به نوشتن نامه بار دیگر بعد از این نامه... (نامه سوم)
لله لله لله لله لله لله الله و از بهر سپیدروی ابدی این پدر و از آن خود و از آن همه قبيله
خاطر ایشان را عزیز، عزیز دارد... (نامه ششم)

و والله الّذی لا اله الا هو که هیچ گله‌ای نکرده‌اند و پیغام نکرده‌اند... (همان‌جا)
والله والله و تالله که هیچ عذری و سوگندی و مکرری و گریه‌ای از بدگوی شما قبول نکنم.
(نامه پنجاه و ششم)
اگر فرزند عزیز، بهاء‌الدین، در آزار شما کوشد، حقاً و ثمّ حقاً دل از او برکنم و سلام او را
جواب نگویم و به جنازه من نیاید... (همان‌جا)

خصوصیات دستوری

نامه‌های مولانا واجد بعضی خصوصیات دستوری نیز هست. از جمله این خصوصیات این است که وی گهگاه، به جای ماضی و مضارع التزامی، صیغه‌های دیگر (ماضی نقلی، مضارع اخباری) به کار می‌برد. مثال:

بدان کرم عمیم که خود را... سپر آفتاب آفات کرده‌اید تا خلاق در سایه شما از آن سطوات
آسوده‌اند... اگر درخواست و آرزوی دل بدین ضعیفان رسد... ثواب بی‌نهایت باشد.
(نامه هجدهم)

که آسوده‌اند به معنی «بیاسایند» آمده است.
توقع است که مهم امیر عالم به سعی مبارک شما... گزارده آید، که میل گشته است... تا به
فراغت... و عامی آن دولت به فراغ بال می‌گوید. (نامه صد و بیست و دوم)
که در آن، می‌گوید به جای «بگوید» آمده است.
اگر می‌رویم از شهر و زحمت می‌بریم، نمی‌گذارند؛ و اگر می‌نشینیم این دو سه درویش از ما
نمی‌سکلند تا ما در فروبندیم...
به جای «اگر برویم از شهر و زحمت ببریم... و اگر بنشینیم».

فرمودیت به جای «فرمودید»
زحمتی که دادیم، لطف‌ها فرمودیت... (نامه هفتاد و سوم)

کرده‌ایت به جای «کرده‌اید»
شنوده آمد که اشتغال کلی به کار آخرت شروع کرده‌ایت، مبارک باد. (نامه نود و هشتم)

الّا به معنی «ولی» و «اما»
آن جماعت چون ترک تعظیم شیخ کردند، که اگر تو نماز شام نمی‌کنی ما برخیزیم و بکنیم
اگرچه این به زبان نگفتند، الّا ادراک مشایخ را به گفتن حاجت نیست... (نامه نوزدهم)
خواستیم که به خدمت آیم و روی مبارک راز یارت کنم، الّا هنوز قسمت نبود. (نامه بیست و هفتم)
امید دارم که تمام فرمایید که ابتدای خیر نیکوست، الّا تمام کردنش خود حدی ندارد.
(نامه هشتاد و یکم)

مولانا خود در جای دیگر می‌گوید:
آغاز خیر اگرچه مبارک است... اما تمام کردن آن خیر بهتر است از آغازش. (نامه سی و ششم)

نمونه‌های اشعار

مولانا در شعر غرق است، شعر خود و شعر دیگران. این است که در نامه‌ها، جای‌جای،
مقصود خود را با آوردن اشعاری زیبا و مناسب بیان می‌کند و به نامه لطف و دقت و
ظرافت می‌بخشد. مصحح محترم کتاب در پایان کتاب، همه اشعار فارسی و عربی
مکتوبات را در دو فهرست جداگانه مرتب کرده است. اکنون چند شاخه گل از گلزار
مکتوبات مولانا می‌چینیم و به خوانندگان پیشکش می‌کنیم و تأکید می‌کنیم که زیبایی این

شعرها، هنگامی که در متن نامه خواننده شود بسی افزون تر خواهد بود.

بچه بظ اگرچه دینه بود	آب دریاش تا به سینه بود
هرچند که یاران نُوت محتشمند	یارانِ قدیم را فراموش مکن
همان خدای که ما را طریقی هجر نمود	امید دارم کاسان کند طریقی وصال
برخاستن از جان و جهان مشکل نیست	مشکل ز سر کوی تو برخاستن است
آزادی را به لطف خود بنده کنی	به ز آن که هزار بنده آزاد کنی
الحمد لله علی فضله	قد وصل الحقّ الی اهله
یا حسرةً للعاشقین تَحَمَّلُوا	ثقلَ المَحَبَّةِ و الهوی فَضَّاحُ
روحی بروحک ممزوج و مُتَّصِلُ	فکُلُّ عارضیه تُوذیک تُوذینی
دیر آمدی و زود برفتی ز بَرَم	دیر آمدن و زود شدن کار گُلست
رضینا من وصالک بالكلام	و یکفینا الاشارة بالسّلام
فیوم لا اراک کألف شهر	و شهر لا اراک کألف عام
گر توانی ای صبا بگذر شبی بر کوی او	ور گذر یابی ببر از من پیامی سوی او
ور دلم را بینی آنجا گو حرامت باد وصل	من چنین مهجور و تو پیوسته همزانوی او
گر بمانیم زنده بر دوزیم	دامنی کز فراق چاک شدست
ور نمایم عذر ما بپذیر	ای بسا آرزو که خاک شدست
هر که ما را کند به نیکی یاد	یادش اندر جهان به نیکی باد
قلم اینجا رسید سر بشکست	مرغ اینجا رسید پر بشکست
که چنین گفته اند هشیاران	خانه را یار و راه را یاران
من بنده آن کسم که بی ماش خو	جفت غم آن کسم که تنه اش خو
گویند وفاهش چه لذت دارد؟	زانم خبری نیست، جفاهش خو
رضینا ببعض العیش ان عَزَّ کله	و من لم یجد ماءً طهوراً تیمّما

شباهت‌هایی با دیوان حافظ

از جمله نکته‌هایی که در مکتوبات نظر خواننده را به خود جلب می‌کند شباهت‌هایی است که در بعضی از ترکیبات و تعبیرات میان این متن و بعضی از اشعار حافظ وجود دارد. البته، در اشعار حافظ، اصولاً هیچ اشاره‌ای به مولانا و مثنوی و یا دیوان کبیر وی، که از وجود نوعی رابطه میان این دو شاعر بزرگ حکایت کند، دیده نمی‌شود و بعید به نظر می‌رسد که حافظ مکتوبات مولانا را دیده و خوانده باشد و هیچ قرینه‌ای در دست نداریم که چنین فرضی را تأیید کند. با این حال، در متن نامه‌های مولانا تعبیرات و اصطلاحات و

مفاهیمی دیده می‌شود که خواننده از خواندن آنها بی‌اختیار به یاد نظیر همان‌ها در دیوان حافظ می‌افتد. اکنون به چند نمونه از این شباهت‌ها در مکتوبات و دیوان حافظ اشاره می‌کنیم. مقصود ما از بیان این شباهت آن نیست که اثبات کنیم حافظ به مکتوبات دسترسی داشته و مستقیماً بعضی تعبیرات و مفاهیم را از مولانا اقتباس کرده است (هرچند چنین فرضی محال نیست)، بلکه می‌خواهیم دست کم نشان دهیم که از نظر تاریخی استفاده از آن تعبیرات و مفاهیم قبل از زمان حافظ نیز معمول بوده و حافظ، اگر هم مستقیماً آنها را در آثار مولانا و خصوصاً در مکتوبات او ندیده باشد، به احتمال زیاد در آثار سایر نویسندگان و شعرا دیده و یافته است و توانسته است، به کمک ذوق سرشار خود، آنها را به خدمت گیرد و به نیکوترین وجهی بیاراید.

و اما شباهت‌ها:

- مولانا** از خدا خواهانم که بر خاطر عاطر و ضمیر منیر واضح و مکشوف گردد. (نامه اول)
حافظ من که باشم که بر آن خاطرِ عاطرِ گذرم لطف‌ها می‌کنی ای خاکِ درت تاجِ سرم
- مولانا** ایزد تعالی صدر آن صدر را و ضمیر منیر آن امیر را... به نور اخلاصی که وهابِ اخلاص - جل جلاله - جهت مخلصانِ حضرت خود پنهان کرده است در مخزنِ غیبِ آراسته داراد! (نامه صد و ششم)
حافظ جامِ جهان‌نماست ضمیرِ منیرِ دوست اظهارِ احتیاجِ خود آنجا چه حاجتست
- مولانا** گوش او مغناطیس نصیحت و سخن صواب باد؛... خُلقِ خوشش شاکرِ شکرستان بی‌نهایت... (نامه سی و هفتم)
حافظ طوطیان در شکرستان کامرانی می‌کنند وز تحسّر دست بر سر می‌زند مسکین مگس
- مولانا** از آنجا که گرمروی و راست‌طلبی و عشق به کمال توفان آن مخدوم است... (نامه پنجاهم)
حافظ گر کُمیتِ اشکِ گلگونم نبودی گرمرو کی شدی پیدا به گیتی رازِ پنهانم چو شمع
- مولانا** بسی خرقه و دستار و طیلسان که، چون به چشم معنی‌نگری، در میان آتش دوزخ است سوزان... (نامه هفتاد و چهارم)
حافظ نقدِ صوفی نه همه صافی و بیغش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
- مولانا به نقل از سنائی**

هرچه دشواری است بر تو هم ز باد و بود توست

ور نه عمر آسان‌گذار مردم آسان‌گذار (نامه صد و هجدهم)

حافظ گفت آسان‌گیر بر خود کارها کز روی طبع سخت می‌گیرد جهان بر مردمانِ سخت‌کوش

مولانا	اگر کلمات ما فهم نشود، نَمَام ترجمانش عشق است؛ وگر ضمیر ما معلوم نشود، غَمَازش چهره زرد و اشک است... (نامه صد و بیست و نهم)
حافظ	چه گویمت که ز سوزِ درون چه می بینم
حافظ	سرشکم آمد و عیبم بگفت روی به روی
مولانا در آغاز نامه	سلامٌ لاح کالبدر السنی سلامٌ رقی نشرأ کالخزومی
حافظ	سلام فاح کالورد الطری سلامٌ طاب کالزطب الجنی (نامه صد و سی ام)
حافظ	سلامی چو بوی خوشِ آشنایی درودی چو نورِ دلِ پارسایان
	بر آن مردم دیده روشنایی بدان شمعِ خلوتگه پارسایی

چند نکته درباره تصحیح کتاب

اکنون که بعضی از فواید ادبی مکتوبات مولانا را ذکر کرده ایم، مناسب می دانیم به بعضی از اغلاط و اشکالات موجود در کتاب نیز اشاره کنیم تا اگر پذیرفته آید در چاپ های بعدی اصلاح شود. بدیهی است ذکر چند غلط، که ممکن است بعضی از آنها نیز سهواً و در اثر غفلت در نمونه خوانی مطبعی روی داده باشد، به معنی نادیده گرفتن قدر و قیمت کار مصحح محترم و یا ویراستار ارجمند کتاب نیست. باید اعتراف کرد که مکتوبات مولانا متن دشواری است و مصحح حقاً در تهذیب و تنقیح این کتاب رنج بسیار برده و تلاش فراوان کرده و با افزودن مقدمه های تازه و تنظیم چندین نمایه که مستلزم تحقیق وسیع بوده، و آوردن نسخه بدل ها در پانویس صفحات، کتاب را به صورتی عالمانه و دانشگاهی به دستداران آثار مولانا عرضه کرده اند و پدید آمدن چند اشتباه در چنین کار دشواری امری طبیعی است.

صفحه ۷۸، سطر ۲۲

خیر الدّاب به جای خیر الدّاب، در عبارت

و ثوابِ آن عاید است جمله بدان یگانه عالم، قیومٌ خیر الدّاب عن حریم الدین و الحراس
 لبیضة الاسلام.

چنان که هم در نامه صدم (سطر دوم نامه)، الذاب [الخصیم] عن حریم الاسلام آمده است و هم در واژه نامه.

صفحه ۸۲، سطر ۱۱

در عبارت «جاوید مستغاث ضعفا و قوای عالم باد»، کلمه «قوا» معنی ندارد و جمله را هم بی معنا کرده است. ظن قوی آن است که این کلمه در اصل فقرا بوده است.

صفحه ۸۵، سطر ۲۱

در عبارت «تخم خیر کارید زان پیش که بروید و انبار پرگندم، ناکاشته مرده ریگ بماند» ویرگول را می توان به کلی حذف کرد و بدین صورت آورد: «... و انبار پرگندم ناکاشته مرده ریگ بماند»

صفحه ۱۱۴، سطر ۷

عبارت «چون سیل درآید رزقشان و نیاید به سبب این خلق»، مفهوم روشنی ندارد. مصحح نیز در زیرنویس نامه به بعضی از نسخه بدلها اشاره کرده است اما گرهی از معنی فروبسته عبارت گشوده نمی شود. شاید مراد از «گندم ناکاشته» آن باشد که صاحب گندم به دست خود نکاشته و محصول دسترنج دیگران است.

صفحه ۱۱۶، سطر ۵

در شعرِ بشنو سخن و پند سنائی و نگه دارد کارزد سخن بنده سنائی به شنیدن نگه دارد غلط و نگه دار صحیح است.

صفحه ۱۲۴، سطر ۱۱

در عبارت «از آنجا که گرمروی و راست طلبی و عشق به کمال و توقان آن مخدوم است...»، با توجه به این که توقان را در واژه نامه پایان کتاب، به نقل از آندراج، به معنی «آرزومندی و غلبه میل» دانسته اند، واو میان کمال و توقان زاید است و موجب اختلال در معنی عبارت.

صفحه ۱۲۴، سطر ۱۸

افتدا غلط و اقتدا صحیح است.

صفحه ۱۲۹، سطر ۶

در مصرع از یار به هر جفاگران نتوان کرد کلمه گران غلط و کران درست است. ضمناً مصرع پیش از آن (بهر کیکی گلیم نتوان سوخت) با این مصرع هم وزن نیست و مصرع مستقلی است. بهتر است در متن مشخص گردد.

صفحه ۱۲۹، سطر ۱۰

در عبارت عربی «ارحم من هودونک یرحمک من هو فوتک»، فوتک غلط و فوقک درست است.

صفحه ۱۳۰، سطر ۲

در عبارت «آناء اللیل و اطراف النهار»، که قسمتی از یک آیه قرآن است، آناء غلط و آناء درست است.

صفحه ۱۳۲، سطر ۱۴

حقوق و احسانها و خداوندی‌های سلطان المشایخ... برگردن این داعی دامی است که به هیچ شکری و به هیچ خدمتی نتوان گزاردن. در این عبارت دامی غلط و وامی درست است.

صفحه ۱۳۳، سطر ۶

در عبارت «شما هیکل امان حقید. در عالم از آثار آن سلطان...»، نقطه بعد از «حقید» زاید و مخل معنی است.

صفحه ۱۳۵، سطر ۴

در پاره «... و حارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب عصمت و مسکن حمایت را مراقب و حافظ، لیلاً و نهاراً، بعینه التی لا تنام و برکتہ الّذی لا یرام، چنین باد و صد چنین باد»، که عیناً به همین صورت در صفحه ۱۶۶ ضمن نامه هشتاد و چهارم نیز آمده، کلمه «برکتہ» غلط است، زیرا در آن صورت به اعتبار مؤنث بودن کلمه «برکت» (شبهه کلمه «رحمت») به قیاس با نیمه قبلی عبارت می‌بایست الّذی التی و لا یرام لا تُرام می‌بود.

با اندکی تأمل می‌توان حدس زد که بای اول کلمه‌ای که برکت خوانده شده، شبیه بای اول بعینه التی، جزو کلمه نیست و حرف اضافه است که بر سر کلمه دیگری غیر از برکت آمده بوده است. با تأمل و تحقیق بیشتر، معلوم شد که آن کلمه صحیح مفقود رکن بوده و عبارت بدین صورت است: «بعینه التی لا تنام و برکتہ الّذی لا یرام» و مولانا می‌خواهد مخاطب والامقام خود را دعا کند و بگوید: خداوند، با آن چشمی که به خواب نمی‌رود و با آن والایی و عظمتی که کسی بدان دست نتواند یافت، حافظ و نگهبان تو باشد. دلیل قطعی این که در این جا رکن صحیح و برکت غلط است این است که این تعبیر از تعبیرات رایج و مصطلح در ادعیه اسلامی است و در بحارالانوار مجلسی نیز بارها آمده است. از جمله آن ادعیه یکی این است:

اللهم احرسنا بعينك التي لا تنام و ركنك الذي لا يرام و بأسمائك العظام و صلّ على محمّد و آله...^۵

و نیز این دعا:

اللهم احرسنى بعينك التي لا تنام و اكنفنى بركنك الذي لا يرام و احفظنى بعزك...^۶
با رجوع به معجم احاديث بحار، می توان به آسانی به شواهد بیشتری دست یافت.^۷ معنای عبارت و برکنه الذي لا يرام بسیار نزدیک به معنای این بیت است که
به خدایی که عزش از عظمت در خم آسمان نمی گنجد
و مولانا آن را در نامه صد و سی ام آورده است.

صفحة ۱۴۳، سطر ۱۸

در عبارت «محبّت آن برادر چون ایام بهار است، هر روز در تزیید و اشراق است، اما، به واسطه اعدا، طبیعت ضعیف عنصری محتاج به حوايج خسیسه...» اعدا، طبیعت معنی ندارد و کلمه اعدا، به ظن قوی در اصل کلمه دیگری بوده و می توان حدس زد که صحیح آن اغواء یا اغراء بوده باشد.

صفحة ۱۶۶، سطر ۱۴

در عبارت عربی ابتدای نامه هشتاد و چهارم که جنبه دعا دارد آن جا که آمده است: «و اعاده من شر الانام»، اعاد غلط و اعاذ درست است.

صفحة ۱۶۷، سطر ۱

در عبارت «سئل الشيخ من الصوفيه. قال: روح واحدة في ابدان متفرقة» می توان حدس زد که من درست نیست و صحیح آن عن است که با قواعد عربی سازگارتر است.

(۵) مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳، ج ۸۷، ص ۳۳۹ (باب أعمال الاسبوع و ادعيتها و صلواتها)

(۶) همان، ج ۹۱، ص ۲۸۰ (کتاب الذكر و الدعاء).
(۷) المعجم المفهرس لالفاظ احاديث بحار الانوار، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵، ج ۶، ذیل کلمه «رکن». نگارنده وظیفه دارد از دوست و همکار دانشور خود حجة الاسلام حسن طارمی که با یافتن مواضع این ادعیه در بحار الانوار وی را در تصحیح این کلمه کمک کرده اند، سپاسگزاری کند.

صفحه ۱۹۱، سطر ۴

در بخشی، آیه قرآن که به صورت «الیه یصعد لکلم» آمده، همزه ابتدای الکلم افتاده است.

صفحه ۱۹۴، سطر ۷

در عبارت «ارواح همچون کبوتران کعبه بر بام امید خانه حق جمع گشته‌اند، پرزنان، بعضی پر خوف می‌جنابند یعنی پر شکر و مستی؛ و صنع او همچون کبوتربازی، بر این بام بلند...»، یعنی غلط است و می‌باید بعضی باشد تا خواننده شود «بعضی پر خوف می‌جنابند و بعضی پر شکر و مستی».

صفحه ۱۹۶، سطر ۱۰

در شعر عربی «و لو کان لی فی کل منبئ شعره لسانا یشکر منک کان مقصراً»، منبئ شعره غلط و منبئ شعرة درست است.

صفحه ۲۰۱، سطر ۱۸

مصحح در پانویس این صفحه، با اشاره به عبارت «توقع می‌دارم که آن لطف که فرمودی در باب نظام‌الدین و او را بازجستی تمام فرمایی و او را از این حال بر آری تا بر این داعی متها باشد...»، نوشته است «عبارت ناقص می‌نماید ولی متن چنین است». اما باید گفت این عبارت ناقص نمی‌نماید، کافی بود میان دو کلمه «بازجستی» و «تمام فرمایی» یک ویرگول گذاشته شود تا معنی عبارت روشن شود. مقصود مولانا این است که توقع دارم آن تفقد (بازجست) را که نسبت به نظام‌الدین فرموده‌ای، کامل کنی و به اتمام رسانی، چنان که بارها در این نامه‌ها به مقتضای مقصود و مرام، مفاد عبارت یا حدیث «اتمام المعروف خیر من ابتدائه» را به فارسی و عربی آورده و در این جا نیز همان معنی را در نظر داشته است.

صفحه ۲۱۱، سطر ۶

در شعر عربی ان کان لا یرجوك الا محسن فیمن یلوذ و یتجیر المجرم؟ «فیمن» غلط است و فیمن صحیح است، چنان که در مناجات اول از مجموعه مناجات‌های پانزده‌گانه (خمس عشره) که در مفاتیح الجنان آمده می‌خوانیم: «و ان رددتنی عن جنابك فیمن اعوذ...»

صفحه ۲۱۶، سطر ۹

در عبارت «اسباب ملاقات را علی احسن الحال و اکرم آلانا میسر و مهیاگرداند»، اکرم آلانا صحیح است.

صفحه ۲۳۳، سطر ۲۴

در شعر چه رنگ‌هاست که آن شوخ‌چشم نامیزد که تا مگر دلم از مهر تو بپرهیزد
به عزّ عزّ خدا کز بلاش نگریم که هیچ تشنه ز آب حیات نگرید
قاعدتاً «مهر تو» غلط است و باید مهر او باشد.^۸

علاوه بر این، بعضی اغلاط کم‌اهمیت‌تر دیگر، که عموماً مطبعی است نیز در کتاب وجود دارد و گاه نیز همراه با آیات قرآن که همه جا با حروف سیاه و متمایز از متن نامه‌ها چاپ شده، کلمات عربی دیگری که جزو آیات نیست با همان حروف به چاپ رسیده که محتاج اصلاح است و ذکر آنها در این مقاله ضرورت ندارد.

پایان‌بخش این مقاله سپاسگزاری از مصحح محترم و ویراستار ارجمند و ناشر این کتاب، یعنی مرکز نشر دانشگاهی است که با همت خویش بر قامت نامه‌های مولانا جامه‌ای آراسته و پیراسته پوشیده‌اند و آن را مقبول طبع مردم صاحب‌نظر ساخته‌اند. توصیه‌ی راقم این سطور به استادان محترم ادبیات فارسی دانشگاه‌ها این است که در مکتوبات مولانا به عین عنایت بنگرند و خواندن آن را به دانشجویان این رشته، خاصه، دانشجویان دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری توصیه کنند و اگر می‌توانند این کتاب را در متن برنامه‌ی درسی این دوره‌ها قرار دهند. بی‌گمان تدریس مکتوبات می‌تواند دریچه‌ای به روی دانشجویان به سوی باغ و بهار اندیشه‌ی مولانا بگشاید و آنان را با قلم پرراز و رمز و زبان گویا و گیرای او آشنا سازد.

□

۸) وزن و قافیه‌ی این شعر یادآور غزلی از فریدون مشیری است به مطلع
چو از بنفشه‌ی شب بوی صبح برخیزد هزار وسوسه در جان من برانگیزد